

## فشار مقتضیات یا ضرورت زمان

من نوشتم : آیا ضیاع وقت و خوشباوری نیست، توقع شود که اکثریت افغانها تحت یک شعار واحد "وطن را میسازیم" متحد گردند . این جمله برای دوست بسیار نزدیکم مشکوک و نا خوشایند بود.

حرف بر سر مسئله ایست که آیا باید به وحدت تعجیلی ، تصنعی و مصلحتی تشکل های مورد بحث آتیه ، اولویت داده شود و یا ائتلاف سازمانهای وطنخواه، دموکراتیک، مترقی و چپ اعتبار مقدم یابند . یقیناً برای خواننده محترم خسته کن خواهد بود، اما ناگزیرم برای روشن شدن بیشتر موضوع کمی به عقب نگریم تا فهمیده شود که چه بودیم – چرا بودیم ؟ چه کردیم و چه باید کرد؟

افغانستان در طول تاریخ موجودیت خود بنا به وضع سوق الجیشی آن همواره آماج تلاشهای توطئه آمیز توأم با فشار اجانب زور آور و زور گوی زمان قرار گرفته و بدین اساس در پهلوی سائر ملحوظات ، از روند رشد و تکامل موزون سیاسی – اجتماعی – اقتصادی و فرهنگی در حاشیه نگه داشته شده است . از یکجانب انگلیس بخاطر توسعه قلمرو های اشغالی ، دسترسی به مواد خام آسیای میانه و تحت کنترل داشتن دائمی راه های عمده مواصلا تی منطقه و از جانب دیگر روسیه بغرض رسیدن به آبهای گرم همیشه استراتیژی و تاکتیکهای معین داشته و بنا بر دلائل مشهود درین راستا موفق هم بوده اند . فلهدذا افغانستان زیر این جبر در همه ابعاد ، پیشرفت لازم نکرد . اما همسایگان کشور در میان این دو سنگ آسیاب ، آرد نشدند . آنها تا جائیکه برایشان امکان داده شد یا میسر گردید ، توانستند در سایه یکی از پهلو ها ، جائی در مسیر تکامل طبیعی در یا بند و تمدن بزرگ پیشینیان را ولو بالنسبه تعقیب نمایند . ایران ، هند بریتانوی و بعدها پاکستان و همچنان کشور های آسیای میانه شوروی سابق امکان یافتند ، تا یک مقدار معین از لحاظ اقتصادی – اجتماعی و فرهنگی رشد کنند و کلتور مبارزات سیاسی و سیاست مردمی را بیاموزند . چرا ؟

مردم افغانستان همواره در سلحشوری و استعمار زدائی افتخار داشته اند. برگه‌های تاریخ میاموزد که مردمان این خطه مقاومت‌های جانبازانه ای را علیه مهاجمین اسکندر مقدونی، تجاوز گران عرب، قوای مغول و بعدها انگلیسها از خود نشان داده اند. که این خصیصه از یک جانب در سایکلوژی و خصلت جنگجویانه مردمان این خطه کوهستانی با آب و هوای خشک ریشه دارد و از جانبی هم ناشی از سیاست کرگس های آدمخوار استعمار در قرون معاصر است که از تصادم و رویارویی با یکدیگر در هراس بوده، میخواستند طعمه شانرا با خاطر آسوده از رقیب، تا استخوان ببلعند. بدین اساس مردم افغانستان چنانچه باید " مزه " استعمار را نچشیده اند. " قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید " ! پر واضح است که استعمار، مفلوک ترین پدیده تاریخ بشمار میرود. استعمار برای مستعمره؛ عقبمانی، فقر، جهل، بدبختی، توهین و تحقیر را به ارمغان می آورد. استعمار دزد و چپاولگریست که خود را با آستین زرین، آقای صاحبخانه میسازد.

اما، استعمار بخاطر سهولت در کار خود و بخاطر تصریح و تسریع چپاول مستعمره، با خود صنعت می آورد، زیربنا - سرک، میدان هوایی، خط آهن، فابریکه، مارکیت و تعمیر میسازد و امکانات را برای توسعه وسائل اطلاعات جمعی، تعلیمات ابتدائی و تحصیل علوم فراهم می آورد و بغرض تحمیق مردم نماینده و دست نشانده تولید میکند. از همه بالا تر استعمار، احساس ضد استعماری و احساس حقارت و نفرت نسبت به خود را در میان مردمان مستعمره تعمیق بخشیده، کلتور مبارزه سیاسی و تبارز غرور سالم ملی را ترویج میدهد که این بنوبه خود یکی از جمله عوامل مهم بوجود آمدن نهضت ها، گروپ ها و احزاب سیاسی بشمار میرود.

خوشبختانه و یا میتوان آنرا شکل دیگری هم فرمولبندی کرد؛ ما چنین جبری را نداشته ایم، با آنها ضرب خنجر خونین بیگانه همواره ما را از پا در آورده است. ما بجای آنکه در فضای آزاد و عاری از استعمار، وطن را آباد کنیم و رسم نیاکان خود را پیش بریم، به اشاره دشمن نا مرئی گاهی همدیگر را کور کرده ایم و گاهی هم در ویرانی خانه خود مباحث داشته ایم. استعمار کماکان توانسته است به بهای بسیار قلیل ما را بخرد، اغفال کند و بجان هم بیاندازد و آرام آرام رد منافع خود را دنبال کند. چنانچه در عصر حاضر سی. آی. ای. امریکا در جهت تربیه، تمویل، تجهیز و

تسلیح برادران " مجاهد " خود و تولید طالبان و همچنان روسیه بغرض ترویج ، اشاعه و تعمیل اندیشه و ایدیولوژی ناسالم خود در افغانستان ، کمترین مصرف را داشته اند .

نمیتوان نپذیرفت که بنا بر همین علل و عوامل، مردم ما رسم مبارزات طولانی سیاسی و توده ای را ندارند . در تاریخ نمونه هائی از مقاومت های گروهی علیه ستم و ارتجاع وجود دارد ، اما نه سراسری و همگانی . این رسم تازه در سالهای ۶۰ عیسوی ترویج یافت ولی نه منطبق بر وضع و مناسبات عینی اجتماعی و تداوم مبارزات مردم علیه ستم ، استبداد و استعمار ، بلکه بیشتر متأثر از اندیشه ها و الگو های شرق و غرب و ممالک عربی عرض وجود کرد . در حالیکه سائر مردمان منطقه بخاطر احقاق حقوق صنفی و طبقاتی شان به مبارزات سیاسی و حتی مسلحانه رجعت داشتند ؛ چنانچه تنها در ایران و پاکستان کارگران و دیگر اقشار اجتماعی بخاطر بدست آوردن حق اتحادیه صنفی ، زنان بخاطر حصول حق خارج شدن از چهاردیواری منزل و دهقانان بمنظور بدست آوردن قطعه زمینی بارها رزمیده اند، قربانی داده اند و حقوق شانرا بزور قسماً بدست آورده اند ؛ اما مردم ما اتحادیه های صنفی منجمله اتحادیه های کارگری را منحیث تحفه حاکمیت ، مردود شمردند، آزادی زن را تکفیر کردند و اصلاحات اراضی را حرام دانستند . در همین راستا احزاب چپ ، دموکراتیک و همچنان راست و میانه همه بیشتر رنگ ایدیولوژیک داشتند تا محتوای واقعاً مردمی و عینی . چنانچه روشن است ، پندار در یک لحظه از کران تا کران پرواز میکند و در میان راه هزاران خلأ را بجا میگذارد که تاریک و نا روشن است و در سیاست این خلأها را امراض پر میکنند .

ارتجاع راست را که بجایش بگذاریم ، نهضت دموکراتیک چپ یا چپ دموکراتیک در افغانستان با وصف داشتن اساسنامه ها و برنامه های علمی ولی نه عملی هیچگاه نتوانست لباس هیرارشی و شخصیت سالاری را از خود دور کند . از جمله ح . د . خ . ا . و بعداً حزب وطن ، با حفظ تمام حرمت به کار و شخصیت رهبران و ایجاد گران آن ، آغشته به چنین امراض بوده است . رهبران حزب شخصیت هائی بودند چند بعدی ، دارای سطح فهم و ذکاوت معین ، اراده محکم و استوار، قدرت بیان صریح ، توانائی ارائه و افاده قناعت بخش نظریات و اندیشه ها و احراز یک سر و گردن برتری معنوی

بر دیگران . هیچکدام خود را با استفاده از امکانات بزرگ مالی و یا شیوه های بانديتی بر دیگران تحميل نه نموده اند و همچنان حق ناشناسی خواهد بود اگر ادعا شود که آنها با اعمال شیوه های غیر منطقی ایده ها و پیش درآوردی های شانرا به کرسی نشانده اند . پروبلم در فقدان فرهنگ سیاسی و دموکراتیک است . اکثر ما چون توانائی ارائه و افاده نقطه نظر خود و یا قدرت مقابله با منطق کوبنده جانب مقابل را نداشتیم و نداریم ، با وصف احساس و اندیشه دیگر و غوغای درونی ، ناگزیر تن به رهبر داده و لبیک گفته ایم . و این غوغا ، احساس و اندیشه نا ابراز شده بالاخره به عقده تبدیل شده و در نهایت بلای جان همگان گردید .

زمانی جبر روزگار و فشار مقتضیات ، جناحهای منشعب ح . د . خ . ا . را به وحدت تشکیلاتی واداشت که بالاخره به احراز قدرت سیاسی هم منجر شد . اما همه میدانستند و میدانند که این وحدت هیچگاه صادقانه نبوده بل بیشتر بر انگیزه مصلحتی بنا یافت که بر بنیاد مناسبات عینی و شکل گیری نیروهای اجتماعی استوار نبود . درد سری را که این پیوند بار آورد صعب العلاج است و درس های تلخ آن تا دیر زمان فرا گرفتنی . از جانب دیگر هر دو جناح در بین خود جناحگونه ها و فرکسیونهائی داشتند که روند تحقق تصامیم را به بیراهه میکشاندند . فیصله ها و تصامیم غالباً به اکثریت حتی به اتفاق آراء به تصویب میرسیدند اما بازتاب آن ها در عمل در نتیجه بر خورد سلیقه ای و فضل فروشانه ناشی از منافع گروهی و فرکسیونی برخی اربابان صلاحیت ، اظهارمن الشمس است .

درین میان کتله های عظیمی از جوانان با احساس که فقط با عزم و اراده اعمار وطن و با وفاداری به آرمانهای چپ و دموکراتیک قدم در راه پیکار و مبارزه گذاشتند ، بحیث مواد سوخت افکار و اندیشه های خود خواهانه ، مبتذل و فرکسیونی تعدادی از رهبری حزب در واقعیت مورد استفاده ابزاری قرار گرفتند . پرسیده میشود که چرا باید آنها را بار دیگر در نهادهای رهبری سازمانهای سیاسی چکیده از بدن ح . د . خ . ا . ( حزب وطن ) و یا مراجع مشورت سیاسی پذیرفت و شهامت مطالبه توضیح پیرامون عملکرد قبلی آنها را در خود سلب کرد ؟ آنها هنوز فرصت کافی در اختیار دارند تا بجای ادعای دروغین پاکدامنی و معصومیت و اخفای کارنامه های به خطا رفته گذشته شان ، نقد صادقانه از کارکردهای خود در دوران مسئولیت در حاکمیت ارائه نمایند و

از ابهامات و تیره گیهای زندگینامه حزبی - سیاسی پیشین خود پرده بردارند . نباید فراموش کرد که تاریخ محاسب بی رحم است و اعمالنامه را بخواهی یا نخواستی بمیدان میکشد .

کنون از فروپاشی ح . د . خ . ا . ( حزب وطن ) و حاکمیت آن هفده سال میگذرد . شاخه ها و فرکسیونهای حزب هر کدام خود را در قالبی بالنسبه سازمان یافته جمع و جور کرده و طیفی از گروه ها و نهضت های ملی ، دموکراتیک و چپ را قسماً در داخل کشور و قسماً در اروپا ساخته اند . حالا دیگر بیست ساله ها چهل ساله شده و چهل ساله ها به کبر سن رسیده اند و میتوانند صواب و خطا را از هم تفکیک نمایند . وضعیت موجود میرساند که تشکلهای خلف حزب بنا بر عوامل متنوع و ملون پیش گفته تا هنوز نتوانسته اند به پختگی لازم سیاسی برسند و اگر وضع بدین منوال ادامه یابد ، در آینده نیز نخواهند رسید .

عدم موجودیت ارتباط ارگانیک با توده های مردم و عدم شکل گیری منافع توده ای و تنوع آن و همچنان نبود یک پلتفرم روشن پیشبرد مبارزه سیاسی ، مانع میشود تا بقایای حزب و سایر نیرو های دموکراتیک و چپ انسجام یابند و ملموس مردم گردند . اضافه برآن چگونه میتوان در چنین حالت آشفته مستولی بر حزبی های دیروز و سازمانهایی که ایجاد کرده اند ، بار دیگر موضوع وحدت را مطرح نمود ؟ جالب است که هنگامه و غوغای وحدت بیشتر در اروپا و پایگاه های انترنیتی منتشره از اینجا طنین افکنده است . چگونه میتوان دور از جامعه ، در جلاوطنی که معلومات از وضع کشور و آرایش نیروهای اجتماعی تنها بر رسانه های گروهی یا حکایات و نامه ها تکیه دارد ، تحلیل عینی و غیر فریبنده داشت ؟ چگونه میتوان دور از مردم ، با در نظر داشت بی اطلاعی از وضع عینی درون جامعه ، غیابت در صحنه عمل و درسهای ناگوار گذشته ، وحدت سازمانها را مطرح نمود ؟ وحدت نیروها یا سازمانهای سیاسی فقط میتواند بر پایه منافع کتله های انسانی ای که از آنها نمایندگی میشود ، قانونمند ، طبیعی و پایدار باشد . در غیر آن تعمیریکه بر تهداب کلوخی اعمار شود زود از هم پاشیده و تعدادی از بیگناهان را هم زیر آوار خود مدفون خواهد کرد .

تلاشهای نهضت فراگیر ترقی و دموکراسی افغانستان و حزب متحد ملی افغانستان درین راستا نمونه ای از اینگونه وحدت طلبی های بی ثمر است . آنها نمیتوانند حتی

بر سر نحوه شرکت در انتخابات؟؟؟ تابستان امسال تفاهم نمایند چه رسد به اینکه وحدت کنند. ما عادت کرده ایم که شعار دهیم و دیگران کف زنند ورنه زشت گوئیم و اتهام بندیم. چندی پیش محمد اسحق توخی حقایقی را از دیدگاه خود طی مقاله ای تحت عنوان «دکتور نجیب الله و خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان» به رشته تحریر در آورد. شورای اروپائی نهضت فراگیر، نفس سوخته طی اعلامیه ای، موصوف را به با د ناسزا گرفت. اعلامیه «اعلامیه هیأت اجرائیه شورای اروپایی نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان» مذکور مرا بیاد اعلان حضرات درجه یک در زمان سفر رهبر به جایی و یا آمدن مقام مهمی در کشور، میاندازد. بگذار تا دیر نشده هر با خبری گوشه ای از واقعیت ها را ولو از دیدگاه خود انعکاس دهد و در برابر آن مسئولانه و سیاستمدارانه واکنش به عمل آید نه این که اعلامیه های بد بینانه و احساساتی صادر گردد. معقول میبود اگر رهبری سازمان مذکور به جای عصبانیت و بد گوئی دیپلماتیک و غیر دیپلماتیک، یادداشتهای متذکره را به تحلیل و سنجش میگرفت و نتایج را بدست نشر میسپرد. به هر صورت مشکل در این عرصه، فقدان فرهنگ سیاسی - دموکراتیک و مردمی است. این فرهنگ را باید آموخت و تجربه کرد.

از چه ترس داریم؟ بی آنهم آب تا گلو رسیده است. چرا باید تلاش نمائیم تحت شعار های فریبنده وحدت نیروها و راه اندازی فعالیت های انحرافی شبیه آن، همین نسل را به هر شکلی که باشد به قدرت سیاسی یا شرکت در قدرت سیاسی زیر چتر امریکا بکشانیم؟ مگر واقف نیستیم که امریکا نماینده های خودش را دارد و به باز گشت حزبی های دیروز به قدرت به هر نام و عنوانی که باشد توافق نخواهد کرد؟ «به هر رنگی که خواهی جامه میپوش - من از طرز خرامت میشناسم».

امریکا به اضافه گماشته گانش در رژیم مزدور و حلقات تکنوکرات مخالف آن در صدد مذاکره با طالبان است، پاکستان را در کنار دارد و خاموشانه ملا های حاکم بر ایران را نیز رام میسازد. امریکا به آن "حزبی" هائی چراغ سبز شرکت در رژیم حاکم را نشان خواهد داد، که آنها را منفردانه پیش پایش افتاده بیند.

پدیده حیرت آور دیگر ابراز نفرت در نشرات همین سازمانها نسبت به مجاهدین است. یکی در نشرات اروپائی خود عقبگرایان جهادی را نکوهش میکند در حالیکه رهبری آن در داخل کشور ، کرسی ایرا در حلقه رهبری جبهه عقبگرایان در اختیار دارد و دیگری واقعه غم انگیز سقوط حاکمیت حزب و روابط قبلی اش را از یاد برده است . مگر فراموش کرده ایم که زمانی هر کدام ما با جنبش ملی اسلامی ، شورای نظار ، جمعیت اسلامی ، حزب وحدت اسلامی ، حزب اسلامی گلبدین و امثالهم روابط مستحکم برقرار کرده و از آن طریق بساط حاکمیت خود را خود برچیدیم .

اگر امروز مردم از مجاهدین ، طالبان و حکومت موجود متنفر اند و یادی از روزگار حاکمیت حزب میکنند ، علتش در برازندگی ما نیست ورنه ما برای اعمار وطن و ایجاد رفاه همگانی وقت کافی در دسترس داشتیم ، علت در ضعف و بی کفایتی رژیم حاکم است ؛ به ستوه آمدن مردم از وضع جاری باعث گردیده تا دوران حاکمیت حزب ما ، مقبول آنها قرار گیرد .

متعارض شدن فعال در عرصه سیاسی کشور با یک چهره شناخته شده از گارد قدیم و آن هم از اروپا آنگونه که شورای اروپائی نهضت فراگیر قصد دارد ، تجربه نامیمون دیگری برای نیروهای مترقی خواهد بود . افغانستان به قحط الرجال مواجه نیست ، اما ضروری پنداشته میشود تا در گام نخست نهضت دموکراتیک و چپ کشور به مفهوم واقعی آن تولد دو باره یابد و نهاد رهبری تازه نفس از میان خود برگزیند و بعد برود بسوی امور کشور و کشورداری .

با ترفند هائی که روان اند مقصدی بدست نخواهد آمد .

افغانستان در شرایط حاضر به یک الترناتیف دموکراتیک و چپ در برابر عناصر جهادی - طالبی و تکنوکراتهای فاسد ضرورت شدید دارد . این ضرورت میتواند در وجود جبهه ای متشکل از سازمان ها و نیروهای وطنخواه ، ترقیخواه ، دموکرات و چپ با حفظ استقلال تشکیلاتی در محور یک بر نامه پاسخ دهنده به نیازمندی های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه مرفوع گردد ، نه به اثر فشار مقتضیات و نه وحدت عجولانه و بی مایه این نیروها .